

نشانه‌شناسی حجاب در

تلویزیون

به عکس‌های زیر نگاه کنید. بی‌شک من و شما به دلیل دانش پیشینی ناشی از تجربه زیسته فرهنگی‌مان گمان نمی‌کنیم که این تصاویر مربوط به زنانی از سرزمین و فرهنگی دیگرند و احتمالش هم کم است که گمان کنیم تصاویر از مجموعه‌ای کمدی گرفته شده‌اند یا محصول شوخی با پوشاک زنانند. دقت کنید ما می‌دانیم که اینها شخصیت‌های زن در سریالی «واقع‌گرا» هستند (یعنی مردمان سرزمینی خیالی نیستند) و تجربه تماشا کردن تلویزیون و درونی کردن دانش نشانه‌شناختی لازم برای دریافت لایه‌های متفاوت نشانه‌ای که در متون تصویری تلویزیون به ما ارائه می‌شوند خیلی ساده به ما می‌گوید که تردید نکنید این ترکیب پوشاک یعنی زن بی‌حجاب زمان پهلوی اول. البته چون حجم ستون اجازه نمی‌دهد، تصاویری از چگونگی نشان دادن زن بی‌حجاب پهلوی دوم را نیآورده‌ایم. (تصویر ۱)



اما اجازه دهید با بررسی لایه‌های تصویر ببینیم این ترکیب که بی‌تردید نشانه شمایی زن بی‌حجاب آن دوران نیست چگونه شکل گرفته است و چرا. نخست به مساله زمان می‌پردازیم. این تصویر معرف زن بی‌حجاب دوره‌ای در گذشته است؛ حدود هشتاد و اندی سال پیش. اما قیدهایی همزمانی، یعنی معاصر بر یک ترکیب تصویری در زمانی، یعنی متعلق به گذشته، اعمال شده‌اند. یعنی قیدهایی جاری و نافذ این دوره بر چگونگی به تصویر کشیدن دورانی دیگر عمل کرده است. به عبارت دیگر مقررات ناظر بر زندگی معاصر نشستی می‌دهد و بر چگونگی به تصویر کشیدن زمانی که چنین مقرراتی نافذ نبوده است و دنیایی که دنیای داستان است، تاثیر می‌گذارد. در نتیجه شرایط عجیبی پیش می‌آید: از طرفی منطق دنیای داستان و مناسباتی که به روابط و تقابل‌های بین شخصیت‌های داستان شکل می‌دهد و همچنین زمان تاریخی که در دنیای داستان به تصویر کشیده شده است این الزام را به وجود می‌آورند که این زن بی‌حجاب باشد تا تقابل‌های شخصیت‌شناختی، تاریخی و روایتی کار بکند. از سوی دیگر الزامات معاصر بیرون از دنیای داستان امکان به تصویر کشیدن زن بی‌حجاب را نمی‌دهد. خب بی‌تردید این وضعیت دشواری است. در نتیجه یک نظام نشانه‌ای قراردادی معاصر در تلویزیون شکل می‌گیرد و به تدریج به بخشی از دانش نشانه‌شناختی ما تبدیل می‌شود. این قرارداد نشانه‌شناختی به ما می‌گوید: زنی که مقنعه به سر دارد، ولی روی مقنعه‌اش کلاه لبه‌دار بر سر گذاشته است در دنیای داستان باید دلالت بر زن بی‌حجاب کند. وجود مقنعه الزام معاصر را پاسخ می‌دهد و وجود کلاه از طریق دلالت جزء به کل (مجاز مرسل) دلالت به بخشی از پوشاک زمان تاریخی جاری در دنیای داستان می‌کند و در نتیجه معنای بی‌حجابی را القا می‌کند. البته پوشیدن کت بلند و دامن بلند نیز به مجموعه نشانه‌هایی که باید دلالت بر بی‌حجابی در عین حفظ حجاب را تأمین بکند اضافه می‌شود. (تصویر ۲)

اینها نمونه‌هایی از تداخل زمانی و همچنین تداخل منطق دنیای داستان با منطق دنیای بیرون از داستان و نشئت مقررات الزام‌آور دنیای بیرون از داستان به دنیای داستان است. با توجه به اینکه این نمونه‌ها معمولاً در مجموعه‌هایی پیدا می‌شوند که زمان داستانی زمان تاریخی است، توجه به این نکته به خصوص در بررسی نشانه‌شناختی جالب است که نشانه‌های پوشاک جنبه شمایی ندارند و نمی‌توانند معرف پوشاک آن دوره باشند (مثلاً یک دانشجوی مردم‌شناسی نمی‌تواند به آنها استناد کند). شاید بررسی‌های بیشتر نشان بدهد نظام زبانی و معماری و غیره هم تحت تاثیر تداخل‌های زمانی و نشستی مقررات یک زمان به قراردادهای



زمانی دیگر قرار داشته باشند. و نکته دیگر اینکه این نشانه‌ها خود به نظامی از دانش نشانه‌شناختی تبدیل می‌شوند و مخاطب معاصر تلویزیون به راحتی این نظام نشانه‌ای را دریافت می‌کند و گمان نمی‌کند این خانم‌ها از فضای فرهنگی دیگری آمده‌اند. اما این اتفاق فقط در بُعد زمان نمی‌افتد و جغرافیای فرهنگی و حرکت از مکانی (یک جغرافیای فرهنگی) به مکان دیگر (یک جغرافیای فرهنگی دیگر) یا به اصطلاح ترجمه بین فرهنگی نیز همین تداخل‌های بارز نشانه‌شناختی را به دنبال دارد. نمونه بارز آن را می‌توان در تئاترهای تلویزیونی یا به اصطلاح تله‌تئاترها دید. تصویر شماره ۳ از تله‌تئاتر خرده‌جنایت‌های زن و شوهری گرفته شده است که از شبکه ۴ تلویزیون پخش شد. بی‌تردید نوع کلاه با نوع کلاهی که زن دوران پهلوی اول بر سر می‌گذاشت متفاوت است و این تفاوت خود به تمایزی دلالتگر تبدیل می‌شود تا این زن را زن غربی بی‌حجاب تلقی کنیم (متعلق به یک جغرافیای فرهنگی دیگر) و آن دیگری را زن ایرانی بی‌حجاب دریافت کنیم (یعنی متعلق به یک زمان تاریخی دیگر).

در پایان اجازه بدهید ببینیم چطور می‌شود که مخاطب ایرانی این چهره‌ها را در دنیای داستانی وقتی از تلویزیون ایران پخش می‌شود در عین وجود حجاب، بی‌حجاب تلقی می‌کند. در نشانه‌شناسی بحثی هست که یک جایگاه نشانه‌ای را دو نشانه نمی‌توانند به طور همزمان پر کنند. یعنی مثلاً هنجار نشانه‌ای پوشاک به ما می‌گوید نمی‌توانیم کاپشن و کت را روی هم ببوشیم زیرا رابطه کت و کاپشن، یا کفش و پوتین با هم رابطه جانشینی است نه همنشینی. در روی سر شخص هم این قاعده نشانه‌شناختی در موارد هنجار (چون گفتیم که این مجموعه‌های داستانی هم «واقع‌گرا» هستند) ناظر است. یعنی مقنعه و کلاه با هم رابطه جانشینی دارند نه همنشینی. حال وقتی این هنجار یا عرف نشانه‌ای نقض می‌شود و مقنعه و کلاه هم‌نشین می‌شوند، یکی بی‌نشان تلقی می‌شود و اصلاً دیده نمی‌شود و دیگری که هنجار حاکم را به هم ریخته است و نشاندار شده است (در این مورد کلاه) دیده می‌شود. پس مقنعه برای مخاطب بی‌نشان است و اصلاً دیده نمی‌شود و کلاه و انواع آن، دلالت بر زنان بی‌حجاب در زمان‌های دیگر و جغرافیاهای فرهنگی دیگر می‌کند.



تصویر ۱

تصویر ۲